

زعامت سیاسی فقیه در اندیشه مرحوم آیت الله خویی

محمد جواد ارسطا^۱

عضو هیئت علمی گروه حقوق عمومی پردیس فارابی دانشگاه تهران و مدرس درس خارج

چکیده

در مقاله حاضر، به استنباط نظر مرحوم آیت الله خویی در رابطه با زعیم سیاسی جامعه پرداخته شده است. با توجه به این که ایشان بحث مستقل و صریحی در این زمینه نداشته‌اند سعی شده تا از مباحث مرتبط با این بحث، نظریه ایشان استخراج و استنباط شود. با مراجعه به کتب فقهی ایشان، به این نتیجه رسیدیم که دو مبحث فقهی این صلاحیت را دارند که در استخراج نظریه ایشان نسبت به اثبات یا نفی زعامت سیاسی فقیه، مورد استفاده قرار گیرند؛ مبحث ولایت فقیه و مبحث امور حسبیه.

در مبحث ولایت فقیه به این دلیل که ایشان بحث خود را به بررسی ادله ولایت مطلقه فقیه به معنای وسیع کلمه، اختصاص داده‌اند و در مورد سایر مراتب ولایت فقیه بحث نکرده‌اند نمی‌توان دیدگاه ایشان را نسبت به زعامت سیاسی فقیه، استخراج کرد. اما در مبحث امور حسبیه با توجه به تعریف ایشان در خصوص امور حسبیه، زعامت سیاسی برای فقیه قابل استنباط می‌باشد.

واژگان کلیدی

زعامت سیاسی، ولایت مطلقه، ولایت در تصرف، امور حسبیه، ضرورت، مصلحت.

مقدمه

در این مقاله، برای استخراج نظریه مرحوم آیت الله خوئی در زمینه زعامت سیاسی فقیه به منابع و ابواب مرتبط با این بحث که در کتب فقهی ایشان نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند، مراجعه کردیم تا بتوانیم نظریه ایشان را به دست آوریم، بدین منظور دو باب ولایت فقیه و امور حسبیه مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار گرفت. بحث از ولایت مطلقه یا مقیده بحث مفصل و مستقلی است که خود مقالات متعددی را می‌طلبد، آن چه در نوشتار حاضر به طور خاص مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده از کتب مرحوم خوئی استخراج گردد، یکی از شئون انبیاء و امامان؛ یعنی شأن حکومت داری و زعامت سیاسی است.

با مراجعه به کتب مرحوم آیه الله خوئی ملاحظه می‌شود که ایشان به صراحت، مسئله زعامت سیاسی فقیه را مطرح نکرده‌اند، لذا برای استنباط نظریه ایشان در باب زعیم سیاسی جامعه دو راه وجود داد؛ راه اول این که بتوانیم اثبات کنیم ایشان ولایت مطلقه را پذیرفته‌اند و از این طریق نتیجه بگیریم که زعامت سیاسی فقیه را هم قبول کرده‌اند. راه دوم هم این است که به دنبال دلیلی در خصوص زعامت سیاسی فقیه باشیم. آن دلیل خاصی که در عبارات ایشان وجود دارد و قابلیت این را دارد که زعامت سیاسی فقیه را اثبات کند، بحث امور حسبیه است.

مقاله حاضر از دو فصل تشکیل یافته: در فصل اول به بررسی اجمالی نظریه ایشان درباره ولایت فقیه پرداخته شده است. در فصل دوم هم مسئله امور حسبیه و ملاک و محدوده آن مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. بررسی مبحث ولایت فقیه

ساده‌ترین راه برای استخراج نظریه فقها نسبت به زعامت سیاسی فقیه، بررسی نظریه ایشان در بحث ولایت فقیه و محدوده آن، می‌باشد. اگر یک فقیه ولایت مطلقه فقیه را بپذیرد، زعامت سیاسی را هم پذیرفته است. اما اگر یک فقیه، ولایت مطلقه را نپذیرد، بدین معنا نیست که زعامت سیاسی فقیه را هم نپذیرفته است، بلکه ممکن است زعامت سیاسی را از راه دیگری - غیر از دلیل ولایت مطلقه - اثبات کند. در این فصل، ابتدا نظر مرحوم آیت الله خوئی را نسبت به مسئله ولایت فقیه به طور اجمالی و مختصر بیان می‌کنیم و در مرحله بعد به کیفیت استفاده

از این بحث خواهیم پرداخت.

۱-۱. ولایت مطلقه فقیه از نگاه مرحوم آیت الله خویی

مرحوم آیت الله خویی در کتاب مصباح الفقاهة سه شأن را برای فقیه قابل تصور دانسته‌اند؛ افتاء، قضاوت و ولایت بر تصرف در جان و مال مردم. منصب سوم به دو صورت امکان تحقق دارد؛ در صورت اول فقیه مستقلاً می‌تواند در جان و یا مال مردم تصرف داشته باشد و در صورت دوم اجازه فقیه، شرط تصرف مردم می‌باشد. شأن افتاء و قضاوت در حال حاضر محل بحث ما نیستند و در جای خود اثبات شده که فقهاء دارای این دو منصب هستند. (موسوی خوئی، ۱۴۱۸ و موسوی خوئی ۱۴۲۲) آن چه در این جا مورد توجه است، منصب ولایت است. ایشان برای بررسی این منصب ابتداء ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را بررسی می‌کنند تا روشن شود که ولایت چه انواع و جهاتی دارد تا در مرحله بعد سراغ ادله بروند و محدوده ولایت فقیه را بیان کنند بدین منظور که اگر با توجه به ادله، به این نتیجه رسیدیم که فقیه در همه جهاتی که اهل بیت علیهم‌السلام ولایت داشته‌اند، ولایت دارد؛ در این صورت ولایت فقیه، مطلقه خواهد بود و در غیر این صورت ولایت فقیه، مقیده است.

ولایت اهل بیت علیهم‌السلام دو صورت دارد؛ صورت اول تصرف آن‌ها به شکل کاملاً مستقل، در جان و مال مردم است که دارای چهار جنبه است؛ ولایت تکوینی، ولایت تشریعی، نفوذ اوامرشان در اموری که راجع به تبلیغ دین است و وجوب اطاعت در اوامر شخصیة. مرحوم آیت الله خوئی هر چهار جهت را بررسی می‌کنند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که اهل بیت علیهم‌السلام سه جنبه اول را داشته‌اند اما جنبه چهارم؛ یعنی وجوب اطاعت در اوامر شخصیة را نداشته‌اند.

صورت دوم از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بر جان و مال مردم به این شکل است که اجازه اهل بیت علیهم‌السلام شرط تصرفات مردم باشد

و مردم بدون اجازه آن‌ها مجاز به هیچ‌گونه تصرفی نباشند. مرحوم آیت الله خویی مسائل و حوادث این صورت از ولایت را به سه گونه تقسیم می‌کنند؛ گونه اول مسائلی هستند که نص خاص، دلالت بر این دارد که تصرف آن‌ها مشروط و متوقف بر اذن امام است، مثل باب حدود. گونه دوم مسائلی هستند که اطلاق دلیل، دلالت بر توقف تصرف بر اذن امام دارد مثل باب

تقاص و قصاص. گونه سوم هم مسائلی هستند که اطلاق دلیل، دلالت بر عدم توقف تصرف بر اذن امام دارد مثل نماز میت.

پس از بررسی ولایت اهل بیت علیهم السلام این سؤال مطرح می‌شود که فقیه چه مقداری از این ولایت را دارد؟ به نظر آیت‌الله خوئی ولایت شأن اختصاصی انبیاء و اهل بیت علیهم السلام است و فقیه هیچ مقدار و هیچ نحوه‌ای از ولایت آنان را ندارد. ایشان روایاتی را که در اثبات ولایت فقیه مورد استدلال واقع شده است ضعیف‌السند و یا ضعیف‌الدلالة دانسته و حداکثر دلالت آن روایات را مربوط به اثبات ولایت در باب افتاء و قضاوت می‌دانند. در اینجا از میان دلایل اثبات ولایت فقیه دو دلیل را مورد بررسی قرار می‌دهیم چراکه از پاسخ آیت‌الله خوئی به این دو دلیل در مباحث بعدی آینده می‌توان استفاده کرد:

دلیل اول این است که: عامه و خلفای جائز زمان اهل بیت علیهم السلام قاضیان را نصب می‌کردند و مناصب دیگر همچون نصب ولی و قیم و حکم به ثبوت هلال را نیز بر عهده شخص قاضی قرار می‌دادند. در این چنین فضایی اهل بیت علیهم السلام از رجوع به این قضات نهی می‌کردند تا به مقابله با آنها صورت پردازند و در عوض برای رفع احتیاجات مردم، فقهای را به عنوان قاضی نصب می‌کردند. در این فرض، مقتضای مقابله تام با حکومت جائز و رفع تمام احتیاجات مردم با مراجعه به فقهایی که توسط اهل بیت علیهم السلام نصب شده بودند، این بود که مناصب دیگر غیر از قضاوت همچون نصب ولی و قیم نیز که از شئون ولایت هستند؛ برای فقهاء مزبور قرار داده شده باشد. زیرا اگر این مناصب برای فقیه جعل نشده باشد و مردم برای رفع احتیاجات خود نیازمند و مظطر از مراجعه به قضات جور باشند و چاره‌ای جز رجوع به آنها نداشته باشند، نهی از رجوع به آنها صحیح نخواهد بود. (موسوی خوئی، ۱۴۱۸، ۱، ۴۲۰)

پاسخ مرحوم خوئی به این استدلال این است که: اولاً قضاوت به معنی پایان دادن به خصومت است و قضات هم به همین جهت نصب می‌شوند. به‌طور کلی مفهوم قضاوت خارج از مفهوم ولایت است و به همین جهت برای هر کدام از این دو منصب، جعل مستقلی وجود دارد. بنابراین قضات عامه که متصدی امور راجع به ولایت بوده‌اند با جعل و حکم مستقلی این منصب را بر عهده گرفته‌اند و کسی نمی‌تواند این ادعا را بکند که بایک جعل متصدی هر دو منصب (قضاوت و ولایت) شده‌اند، چون مفهوم ولایت از مفهوم قضاوت خارج است و هیچ ملازمه عرفی هم بین

این دو منصب وجود ندارد. شاهد و مؤید این ادعا این است که برخی از قضات عامه این شئون را دارا نبودند.

ثانیاً نهی از رجوع به قضات جور، در صورتی صحیح نیست که فقیه به هیچ نحوی نتواند احتیاجاتی همچون نصب قیم را برطرف کند. حق آن است که فقیه از باب ولایت نمی تواند تصرف در این امور داشته باشد اما از باب امور حسبیه (که توضیح آن در فصل بعد می آید) قادر به تصرف در این امور و رفع احتیاجات مردم خواهد بود. در نتیجه نهی از رجوع، نهی صحیح و معناداری است.

دلیل دوم: امور راجع به ولایت، اموری لابد منه هستند که چاره‌ای به جز انجام آن‌ها وجود ندارد. به عنوان نمونه احتیاج به نصب ولی و قیم از امور ضروری هستند و نمی توان آن‌ها را رها کرد. اکنون که اهل بیت علیهم‌السلام از مراجعه به قضات جور نهی کرده اند، پس چاره‌ای نیست جز این که ایشان افرادی را برای تصدی این منصب معین کنند. و قدر متیقن از میان اشخاصی که می توانند متصدی این امر شوند، فقهاء هستند. بدین ترتیب بر طبق این استدلال فقهاء منصب ولایت را نیز دارا هستند.

پاسخ مرحوم خویی این است که: ضروری بودن این امور و این که نیازمند متصدی برای آن‌ها هستیم و شارع این امور را رها نکرده است، کاشف از ثبوت ولایت مطلقه همچون ولایت رسول الله، نیست. اگر راه حل این امور، فقط ثبوت ولایت بود، استدلال شما صحیح بود اما همان طور که بیان شد از راه امور حسبیه هم می توان این امور را سامان داد و احتیاج مردم را رفع کرد. البته ممکن است کسی از همین مقدار قدرت فقیه، تعبیر به ولایت بکند که باید گفت این ولایت مطلقه رسول الله نیست بلکه ولایت جزئیه است.

اکنون که نظریه آیت الله نسبت به ولایت فقیه تبیین شد در مرحله دوم، باید به این مطلب پرداخت که آیا این نظریه می تواند زعامت سیاسی فقیه را اثبات کند؟ در صورتی که قدرت اثبات آن را ندارد، آیا زعامت سیاسی فقیه را نفی می کند یا نسبت به آن سکوت دارد؟

۱-۲. نظریه ولایت فقیه آیت الله خوئی و زعامت سیاسی فقیه.

آیت الله خویی در کتاب مصباح الفقاهة، ولایت مطلقه را مختص به نبی اکرم و ائمه علیهم‌السلام می

دانند. (موسوی خوئی، ۱۴۲۰، ۵، ۴۱) بنابراین، فقیه، ولایت مطلقه‌ای که انبیاء و اوصیاء داشتند را ندارد. از نظرایشان، ممکن است برای فقیه سه منصب را در نظر گرفت؛ منصب افتاء، منصب قضاء و منصب ولایت برتصرف در جان و مال مردم. اما فقیه فقط منصب اول و دوم را دارد، منصب سوم - به دو صورتی که بیان شد - یک منصب اختصاصی انبیاء و ائمه است. بنابراین نظریه ولایت فقیه ایشان، قدرت اثبات زعامت سیاسی فقیه را ندارد. اما اکنون باید بررسی شود که آیا نفی ولایت مطلقه فقیه ملازمه با نفی زعامت سیاسی فقیه هم دارد یا خیر!

۱-۳. نظریه ولایت فقیه و زعامت سیاسی فقیه.

در ابتدای این فصل بیان شد که اگر کسی ولایت مطلقه را بپذیرد، قطعاً زعامت سیاسی فقیه را پذیرفته است. اما اگر کسی ولایت مطلقه را نپذیرد لزوماً به معنی نفی زعامت سیاسی فقیه نیست. ممکن است چنین استدلال شود که: اثبات زعامت سیاسی برای فقیه به نوعی اثبات ولایت بر جان و مال مردم است، چون حاکم به هر حال برخی اوقات مجبور به تصرف در جان و مال مردم به طور مستقل می‌باشد، در حالی است که مرحوم آیت الله خوئی هرگونه ولایت برتصرف در جان و مال مردم، حتی به شکل غیرمستقل را برای فقیه نمی‌پذیرند! بنابراین باید به طور قطعی گفت که ایشان زعامت سیاسی را برای فقیه ثابت نمی‌دانند.

پاسخ ما به این استدلال این‌گونه است که: ایشان تصرف در جان و مال مردم را به عنوان این‌که ولایت باشد صراحتاً نفی می‌کنند ولی اگر تصرف با عنوان دیگری باشد که شرایط و آثار متفاوتی هم دارد، در این صورت نمی‌توان گفت که فقیه نمی‌تواند زعیم سیاسی باشد. واضح است که زعیم سیاسی در مواردی مجبور به تصرف استقلالی خواهد بود ولی لازم نیست که این تصرف لزوماً از باب ولایت باشد زیرا می‌تواند از باب دیگری مثل امور حسبیه باشد.

نتیجه فصل اول

از مجموع آن چه تاکنون در بررسی نظریه مرحوم آیت الله خوئی نسبت به ولایت فقیه بیان کردیم، به این نتیجه می‌رسیم که نمی‌توان با صراحت نفی زعامت سیاسی فقیه را به ایشان

نسبت داد چنان که اثبات زعامت سیاسی فقیه را نیز نمی توان به صراحت از کلماتشان استخراج کرد.

در ادامه مقاله می کوشیم تا از طریق دیگری به تبیین دیدگاه این فقیه بزرگ پردازیم:

۲. بررسی مبحث امور حسبیه

همان طور که در تبیین نظریه ولایت فقیه از دیدگاه مرحوم آیت الله خوئی اشاره شد، ایشان سه شأن را برای فقیه ثابت می دانند؛

ولایت در افتاء، ولایت در قضاء و جواز تصرف در امور حسبیه. بدون شک، شأن افتاء فقیه با مسئله زعامت سیاسی ارتباطی ندارد. شأن قضاء، هر چند از نظر برخی منجر به پذیرش ولایت مطلقه و در نتیجه زعامت سیاسی فقیه شده است اما همان طور که در فصل اول بیان شد، از نظر آیت الله خویی این شأن ملازمه ای با پذیرش ولایت مطلقه ندارد و در نتیجه زعامت سیاسی از این طریق اثبات نمی گردد.

از میان شئونی که آیت الله خوئی برای فقیه پذیرفته اند، شأن تصرف در امور حسبیه باقی می ماند که در این فصل به بررسی آن می پردازیم. در گام اول موارد مختلفی که از نظرایشان فقیه مجاز در تصرف از باب امور حسبیه هست را جمع آوری نموده ایم و در گام بعدی از مجموع آن ها، ملاک امور حسبیه و محدوده و وسعت آن را از دیدگاه معظم له تبیین نموده سپس به کیفیت استفاده از این مبحث در استخراج نظریه آیت الله نسبت به مسئله زعامت سیاسی پرداخته ایم.

۲-۱. جمع آوری موارد

همان طور که گفته شد، در گام اول باید به جمع آوری مواردی که در آن ها فقیه از باب امور حسبیه مجاز به تصرف است پردازیم. چهار مورد را از کتاب های مختلف ایشان جمع آوری کرده ایم که آن ها را بیان می کنیم.

۲-۱-۱. مبحث اجرای حدود

در کتاب مبانی تکملة المنهاج، آیت الله خویی به این مسئله پرداخته اند که آیا در زمان

غیبت فقیه حق اجرای حدود را دارد یا خیر؟ اینان دو دلیل عمده برای اثبات حق مزبور اقامه کرده اند. در تقریر دلیل اول چنین گفته اند: حکمت تشریح حدود، حفظ مصلحت عامه و مقابله با فساد و انتشار آن است. این حکمت، امری است که در همه زمان‌ها وجود دارد و اختصاص به زمان اهل بیت علیهم‌السلام ندارد. بنابراین این حکم مختص به آن زمان نیست و در همه زمان‌ها جاری است.

۲-۱-۲. بحث تقاض حاکم از اموال ممتنع از پرداخت زکات و خمس

در همان کتاب، آیت الله خوئی به این مسئله پرداخته اند که آیا حق مقاصه فقط برای صاحب حق است یا وکیل و ولی هم می‌توانند مقاصه کنند؟ ایشان این حق را برای وکیل و ولی ثابت می‌دانند و علاوه بر آن حاکم شرع را نیز دارای حق مقاصه دانسته اند با این استدلال که چون این اموال حق دیگری (یعنی فقراء و سادات و امام علیه‌السلام) است که شخص ممتنع از پرداخت آن خود داری کرده است لذا حاکم شرع به عنوان ولی و کسی که متصدی حفظ اموال و رعایت مصالح فقراء و اموال امام علیه‌السلام هست، حق مقاصه پیدا می‌کند.

۳-۱-۲. مبحث جهاد ابتدایی

آیت الله خوئی در کتاب منهاج الصالحین حکم جهاد ابتدایی را مشروط به دوران حضور معصوم ندانسته در عصر غیبت نیز حکم را باقی می‌دانند. یکی از دلایلی که برای اثبات این حکم بیان می‌کنند این است که به وسیله جهاد، اسلام تقویت می‌شود و مصلحت اسلام و مسلمین رعایت می‌شود. لکن جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت منوط به اجازه فقیه است که پس از مشورت با اهل خیره، مصلحت اسلام و مسلمین را تشخیص بدهد که آیا شرایط لازم برای جهاد وجود دارد یا خیر؟ فقیه در این مورد نیز از باب امور حسبیه تصدی امر جهاد را بر عهده می‌گیرد.

۴-۱-۲. مبحث نصب قیم و اولیاء صغار و مجانین و متولی وقف که در صراط النجاة بیان شده

است.

مرحوم آیت الله خوئی در کتاب صراط النجاة در پاسخ به سؤالاتی که در مورد ولایت فقیه

مطرح شده این‌گونه بیان می‌دارند که: ولایت فقیه در امور حسبیه مثل نصب ولی و قیّم و متولی وقف امری ثابت است.

۲-۲. ملاک امور حسبیه

در گام دوم، پس از جمع‌آوری موارد فوق، به بیان ملاک و ضابطه امور حسبیه از نگاه مرحوم آیت الله خویی می‌پردازیم. ایشان در کتاب التّنقیح در مورد امور حسبیه می‌گویند: اموری که در خارج واقع شده و مورد ابتلاء مردم می‌باشد به‌گونه‌ای که نمی‌توان به آن‌ها توجه نکرد و بنابراین قطعاً شارع مقدس نیز نسبت به آن‌ها اهمال نمی‌ورزد و تکلیف مردم را در مورد آن امور تبیین می‌نماید. امور حسبیه، اموری هستند که تصدی آن‌ها به فقیه جامع‌الشرایط سپرده شده است. البته باید توجه داشت که تصرف در امور مزبور مشروط به وجود ضرورت است. منظور از ضرورت آن است که امور مورد نظر دارای مصلحت الزام‌آوری باشند که ترک آن‌ها ضرر قابل توجهی را به دنبال آورد.

دلیل اینکه مرحوم آیت الله خوئی جواز تصرف فقیه در امور حسبیه را مقید به وجود ضرورت می‌داند، آن است که اصل اولی در باب ولایت، عدم می‌باشد یعنی همان اصلی که از آن به، عدم ولایت احد علی احد، تعبیر می‌شود برای خروج از تحت شمول این اصل باید به قدر متیقن اکتفا کرد است و قدر متیقن از تصرفاتی که از تحت شمول اصل مزبور خارج می‌باشد تصرفاتی است که ضرورت داشته باشد. همان‌طور که قدر متیقن از میان اشخاص مجاز به تصرف در امور حسبیه، فقیه جامع‌الشرایط است.

از سویی دیگر مرحوم آیت الله خوئی در کتاب منهاج الصالحین بیانی دارند که ابتدائاً به نظر می‌رسد محدوده امور حسبیه را توسعه می‌دهد. در این کتاب ایشان در باب مشروعیت جهاد ابتدایی در زمان غیبت می‌فرماید: اطلاق ادله‌ای که دلالت بر وجوب جهاد می‌کند، شامل زمان غیبت نیز می‌شود. بنابراین در زمان غیبت، اگر خبرگان مسلمین تشخیص بدهند که در جهاد به مصلحت اسلام و مسلمانان می‌باشد و شرایط و لوازم اقدام به آن فراهم است، می‌توانند اعلان جهاد کنند. البته باید توجه داشت که جواز این جهاد منوط به اذن فقیه جامع‌الشرایط است چرا که او تنها شخصی در زمان غیبت است که اوامر و تصمیماتش در این مورد نافذ می‌باشد.

بدین ترتیب فقیه جامع الشرایط مسئولیت اداره امر جهاد را از باب امور حسبیه بر عهده می‌گیرد.. (موسوی خوئی، ۱۴۲۲، ۱، ۳۶۵)

ملاحظه می‌شود که آیت‌الله خوئی در اینجا با اینکه تصدی اداره امر جهاد را از باب امور حسبیه دانسته‌اند لیکن آن را منوط به ضرورت نشمرده‌اند و برای انجام آن وجود مصلحت (نه ضرورت) را کافی دانسته‌اند.

همین بیان در کتاب مبانی تکملة المنهاج نیز دیده می‌شود.

اکنون باید دید که چگونه می‌توان بین دو بیان متفاوت بالا جمع کرد و نهایتاً به چه ملاکی برای تصرف در امور حسبیه از دیدگاه مرحوم آیت‌الله خوئی می‌توان رسید. به نظر می‌رسد برای جمع بین دو بیان بالا دو راهکار قابل طرح است:

الف. راهکار اول آن است که منظور از مصلحت مطرح شده در کتاب منهاج الصالحین را همان ضرورت بدانیم با این توجیه که هر ضرورتی مصلحت است ولی هر مصلحتی الزاماً ضرورت نیست. بدین ترتیب آیت‌الله خوئی از کلمه مصلحت معنای خاص و یکی از مصادیق آن را که ضرورت می‌باشد اراده کرده است.

برای رسیدن به این نتیجه می‌توان به صورت دیگری نیز استدلال کرد به این ترتیب که بگوییم ضرورت در واقع مصلحتی است که مقید به قید الزامی بودن می‌باشد. در حالی که «مصلحت» وقتی تنها آورده می‌شود، هم شامل مصلحت الزامی می‌گردد و هم مصلحت غیر الزامی را شامل می‌گردد. بر این اساس «مصلحت» یک مفهوم مطلق بوده و «ضرورت» یک مفهوم مقید می‌باشد. واضح است که در جمع بین مطلق و مقید باید مطلق را حمل بر مقید کرد.

ب. راهکار دوم این است که گفته شود امور حسبیه برد و دسته‌اند؛ دسته اول اموری هستند که تصرف در آن‌ها مقید به وجود ضرورت است و دسته دوم اموری است که برای تصرف در آن‌ها صرف احراز مصلحت، کافی است.

یک از راه‌های شناخت دسته دوم وجود نص شرعی است. بدین معنا که با مراجعه به یک دلیل معتبر لفظی (و یا دلیل معتبر دیگری) احراز می‌شود که شارع مقدس برای تصرف در برخی از امور حسبیه، صرف وجود مصلحت را کافی دانسته است. مبحث جهاد و اجرای تعزیرات در همین دسته دوم از امور حسبیه قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد راهکار دوم بر راهکار اول ترجیح دارد، چرا که اولاً حمل مصلحت بر ضرورت خلاف ظاهر است و بدون وجود قرینه نمی‌توان آن را پذیرفت، ثانیاً با توجه به واقعیت‌های اجتماعی ملاحظه می‌شود که اقتضاء امر جهاد آن است که بر اساس احراز مصلحت اداره گردد تا موجب پیدایش عسرو حرج و یا اختلال نظام نشود.

۲-۳. امور حسبیه و زعامت سیاسی

اکنون باید به این موضوع پرداخت که آیا بر مبنای امور حسبیه می‌توان منصب زعامت سیاسی را برای فقیه جامع‌الشرایط اثبات کرد؟ در پاسخ این سؤال چند احتمال قابل طرح است:

احتمال اول: «زعامت سیاسی» جزء آن دسته از امور حسبیه است که در اجرای آن‌ها صرف احراز مصلحت کفایت می‌کند و نیازی به احراز ضرورت نیست بنابراین هرگاه فقیه‌ی، تصدی امور حسبیه را از اختیارات فقیه جامع‌الشرایط بدانند علی‌القاعده باید زعامت سیاسی را نیز از اختیارات وی به شمار آورد مگر آن‌که از امور حسبیه تفسیری مضیق داشته باشد و یا از حیث صغروی، زعامت را داخل در تعریف امور حسبیه نداند.

به نظر می‌رسد این احتمال با دیدگاه مرحوم آیت الله خوئی سازگار نیست. چرا که ایشان تفسیر مضیقی از امور حسبیه ارائه داده‌اند که شامل تشکیل حکومت و زعامت و رهبری آن نمی‌گردد. به همین دلیل مرحوم آیت الله شیخ جواد تبریزی که شاگرد معظم له بودند، در تعلیقه‌ای که بر فتوای استاد خود در خصوص تبیین محدوده اختیارات فقیه جامع‌الشرایط نوشته‌اند، تصریح کرده‌اند که به نظر من ولایت فقیه بر امور حسبیه، عرض عریضی دارد به گونه‌ای که شامل تشکیل حکومت نیز می‌گردد. بدین ترتیب نشان داده‌اند که فتوای ایشان در خصوص محدوده امور حسبیه، با فتوای استادشان متفاوت است. (موسوی خوئی، ۱۴۱۵، ۱، مسئله ۱۰)

احتمال دوم: اگرچه نمی‌توان زعامت سیاسی را جزء آن دسته از امور حسبیه دانست که ملاک اجرایشان مصلحت است نه ضرورت، لیکن به نظر می‌رسد که اصل وجود زعامت سیاسی در هر جامعه بشری ضرورت دارد. چرا که بدون وجود آن، جامعه انسانی دچار اختلال نظام و هرج و مرج و نهایتاً فروپاشی می‌گردد.

به نظر می‌رسد که این احتمال با دیدگاه مرحوم آیت‌الله خوئی سازگار است. چرا که ایشان (همان‌طور که پیش‌تر گفته شد) یکی از دو دلیل مشروعیت اقامه حدود، در عصر غیبت را ضرورت برقراری نظم و جلوگیری از انتشار فسق و فجور و فساد در جامعه می‌داند؛ واضح است که همین دلیل در مورد تشکیل حکومت در عصر غیبت نیز قابل جریان است، بلکه باید گفت ضرورت تشکیل حکومت از ضرورت اجرای مجازات‌ها بیشتر است.

علاوه بر این شاهد دیگری که برای صحت تحلیل فوق می‌توان ارائه داد این است که مرحوم آیت‌الله خوئی مشروعیت جهاد ابتدایی در عصر غیبت را پذیرفته‌اند. ناگفته پیداست که اقدام به جهاد ابتدایی، فقط در صورتی امکان‌پذیر است که فقیه جامع‌الشرایط به عنوان متولی این امر، دارای نفوذ کلمه بوده و عملاً زعامت جامعه را در دست داشته باشد. چرا که برای مدیریت امر جهاد، تمامی ارکان حکومت باید به صورت منسجم و تحت مدیریتی واحد مشارکت نمایند. چنان‌که در طول هشت سال جنگ تحمیلی ایران با دولت صدام، به وضوح شاهد ضرورت وجود این اتحاد و انسجام بودیم.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بر اساس مبنای مورد قبول مرحوم آیت‌الله خوئی مشروعیت تشکیل حکومت در عصر غیبت قابل اثبات است. اگرچه آن فقیه بزرگ، خود به این مطلب تصریح نکرده است، ولی مهم این است که تشکیل حکومت در عصر غیبت، یکی از فروع مترتب بر مبنای فقهی معظم له می‌باشد.

تذکر

در پایان این مقال تذکر دو نکته مناسب به نظر می‌رسد:
اول اینکه؛ باید توجه داشت که لازمه پذیرش زعامت سیاسی فقیه، آن نیست که خود او مستقیماً اداره امور را عهده‌دار شود، بلکه می‌تواند در صورت اقتضاء مصلحت این وظیفه را به دیگران واگذار کرده و خود بر انجام امور، نظارت نماید.

دوم اینکه؛ همان‌طور که اصل تشکیل حکومت، یک امر ضروری تلقی می‌شود و بدین ترتیب ملاک امور حسبیه در مورد آن صدق می‌کند، همچنین میزان اختیارات حاکم را نیز باید بر اساس ضرورت تعیین نمود. نتیجه این امر، آن است که حکومت اسلامی در عصر غیبت، بر

اساس مبنای امور حسبیه، فقط در مواردی حق تصرف و اعمال ولایت دارد که مصلحت ملزومه ای (یا همان ضرورت) موجود باشد بنابراین میزان اختیارات حکومت اسلامی بر مبنای امور حسبیه، به اندازه قابل توجهی محدودتر از میزان اختیارات این حکومت بر مبنای ولایت مطلقه فقیه خواهد بود چرا که دایره تصرفات و اختیارات حکومت اسلامی بر اساس ولایت مطلقه، دایره وجود مصلحت عمومی است نه ضرورت.

نتیجه

با توجه به آن چه در طول این مباحث گفته شد به وضوح می توان نتیجه گرفت که بر اساس مبنای فقهی مورد قبول مرحوم آیت الله خوئی، مشروعیت تشکیل و اداره حکومت اسلامی در عصر غیبت قابل اثبات است، لیکن این امر به معنای پذیرش نظریه ولایت مطلقه فقیه از سوی ایشان نمی باشد چرا که ملاک اختیارات ولی فقیه به عنوان زعیم و رهبر حکومت اسلامی، بر طبق مبنای ولایت مطلقه، احراز وجود مصلحت عمومی است در حالی که بر اساس مبنای امور حسبیه (که مورد قبول مرحوم آیت الله خوئی بوده است) ملاک اختیارات مزبور، احراز وجود ضرورت یا همان مصلحت ملزومه است که دایره اختیارات محدودتری را برای فقیه حاکم اثبات می کند.

«وَأخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

منابع

۱. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، ۶ جلد، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *صراط النجاة (المحشی للخوئی)*، ۳ جلد، مکتب نشرالمنتخب، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۳. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *مبانی تکملة المنهاج*، ۲ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ ه.ق.
۴. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *مصباح الفقاهة (المکاسب)*، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۲۰ ه.ق.
۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *منهاج الصالحین (للخوئی)*، ۲ جلد، نشرمدینه العلم، قم - ایران، ۲۸، ۱۴۱۰ ه.ق.